گزارش برنامه گرده کوه - دارآباد - ۲۳ اردیبهشت ۷۹

سرپرست برنامه حسین تونیان بود و افرادی که در این برنامه شرکت داشتند هشت نفر بودند. تصمیم گرفتیم پیش [illegible] در میدان تجریش همدیگر را ببینیم. ساعت ۷ صبح قرار داشتیم ولی بچه‌ها تا ساعت ۷/۵ بود که رسیدند. به سمت دارآباد حرکت کردیم. مسیر تقریباً شلوغ بود و حوالی ساعت ۸ دارآباد بودیم. ابتدای مسیر سکوت قشنگی حکمفرما بود که [illegible] گاهی با ترانه پرنده‌ای شکسته می‌شد. در کوه مسیر خیلی خلوت بود و از شلوغی به معمول در ابتدای مسیر هم که بارها گفته شده است خبری نبود.

اولین موضوع جالبی که امروز پیش آمد برخوردها با چند نفر از گشت بود که تقریباً اول مسیر ایستاده بودند و از مردم درباره انگیزه آن‌ها از کوهنوردی سؤال می‌کردند. از گروه ما که ۸ نفر بودیم یکی به عنوان راهنمای کوهنوردان همه حرکت می‌کرد به همین دلیل در دام گشت‌ها افتاد و مجبور شد به سؤالاتشان پاسخ دهد. البته مهدی طهماسبی هم به کمکش رفت و کمی تعداد [illegible] گروه کوه را تشکیلات تعریف و تمجید کرد.

تو قهوه‌خانه اول مسیر صبر کردیم تا بچه‌ها آب برداشتند و از مسیر پشت قهوه‌خانه به سمت قله حرکت کردیم. پوشش گیاهی خیلی قشنگی دیده می‌شد. گل‌های زردی که همه جا را پوشانده بود و روی این گل‌ها [illegible] پشه آلو قرمز به قول آقای محمد زورربابی بود. (متلک کنایش کرد)

شیب مسیر زیاد بود و سبب می‌شد بچه‌ها همین که رسیدند به خط الراس به سختی بالا بروند. البته متلک‌ها و [illegible] انرژی زیاد است.

حدود ساعت ۹:۳۰ برای صبحانه روی خط الراس توقف کردیم. البته قرار بود که بالاتر می‌آمدیم قرار بود یک جای سایه خلوت تمیز پیدا کنیم ولی جواب یک طرح می‌تواند نتیجه باشد و همه پارامترهای عالی را نداشته باشد. زمانی پر خلوت و تمیز فقط نصیبمان شد و صبحانه را آنجا خوردیم. جاتون خالی چه صبحانه‌ای بود. ما یک [illegible] داشتیم که روی [illegible] درست کردیم. البته آتش درست کردن و چوب پیدا کردن کار آسانی نبود. امروز تو منوی صبحانه شیر، چای، کره، عسل، الویه، آرنگی، هویج، نبید، نان سنگک، گوشت شده در آتش و [illegible] وجود داشت. بعد از نیم ساعت یا شاید چهل دقیقه دوباره حرکت کردیم. حدود ساعت ۱۱ نفت کمبود داشت، علی خانزاده و مهدی طهماسبی برای برداشتن آب از گروه جدا شدند و همه قمقمه‌ها را با خود بردند. حدود یک ساعت بالا رفتیم و از این دو نفر خبری نبود. فکر کردیم آنها راه را اشتباه کردند و گم شدند.

توی این مدت هر چه میوه و چیزی که ممکن بود تشنگی را رفع کنه خوردیم ولی نشد. علیرضا طریان و محمدرضا رضاییان وقتی برف دیدند رفتن سراغ برف خوردن. حالا بچه ها از دور پیدا شدند ما هم منتظر شدیم تا برسند.

حدود ساعت ۱۲:۳۰ بود که به قله رسیدیم. بچه ها دو نفر زیر یک جان پناه بودند. جان پناه خالی بود و کسی توش نبود. چون جان پناه تاریک بود بیرون آن نشستیم و شروع به تعریف از مسیر و آنها برای علی و مهدی کردیم از آنها هم همینطور.

پس از کمی استراحت بچه ها تصمیم گرفتند توی شومینه جان پناه چای درست کنند. این کار را کردند ولی دودکش شومینه بسته بود و آنقدر دود توی جان پناه جمع شده بود که حتی چای هم مزه دود گرفته بود.

از کنار جان پناه یک ده بزرگ پایین که شاید هم شهر پیدا بود. از چند نفر که تازه به قله رسیده بودند پرسیدیم اونجا کجاست و گفتند حاجی آباد و کمی آن ورترش هم قشم. خلاصه ما هم توافق کردیم که برگشت به سمت قشم بریم. این بود که مسیر و شرایط را پرسیدیم و با اینکه هیچکدام از ما قبلاً از آن مسیر نرفته بود تصمیم گرفتیم برگشته که از قشم برگردیم. ساعت ۲:۱۵ از قله پایین آمدیم. جاده پیدا بود و احتمال گم شدن کم بود. خلاصه بجز آنجا که به یک دیواره حدود ۱۵ تا ۲۰ متری خوردیم و با بدبختی پایین آمدیم تقریباً بیش مشکلی نبود. یادم رفت بگم که از بالا هم راهمان یک رودخانه عریض دیده می شد که حالا وقتی بچه ها از دیواره رد شدند نگران رد شدن از رودخانه بودند. البته وقتی به پس رودخانه رسیدیم دیدیم در حدود ۱۰۰ متر پایین تر یک پل هست که خب خیلی خوشحال شدیم. با راحتی ساعت ۴:۳۰ دقیقه بود که رسیدیم پایین روستای حاجی آباد ۴۰ کیلومتری قشم (برای دوستانی که نمی دانند قشم کجاست باید بگویم در شمال شرقی تهران و با فاصله یک ساعت یا شاید البته با ماشین تا تجریش). از حاجی آباد کمی استراحت کردیم و بعد به سمت تجریش یا تهران حرکت کردیم. حدود ساعت ۶:۳۰ رسیدیم تجریش ولی اول موقع قیافه های خاکی ما دیدن داشت. در این برنامه بیش برنامه قله کلکچال بود که همه اعضا نتوانستند همه برنامه بیایند و اجازه شرکت در برنامه کلکچال را پیدا کردند.

اعضای ۸ نفره گروه در آن روز عبارت بودند از: محمدرضا رضاییان - کاوه بوستانی - علی جابرزاده - مریم بختیاری نژاد - علیرضا طریان - کاوه اصغریان - مهدی طهماسبی بود و علی خراسانی (خارج از دانشکده).